

# حرمسراهای دنیای امروز

## روابط ناممکن در دنیای ناممکن

شیرین کریمی



للا الصعیدی عکاس مراکشی ، با اقتباس از نقاشی اُدالیسکِ اعظم اثر ژان اگوست دومینیک آنگر

وقتی به حرمسرا فکر می‌کنید چه تصویری از آن در ذهن‌تان مجسم می‌شود؟ حرمسرا یک «مکان» است؛ شاید مکانی پر از پری‌رویان نیمه‌برهنه‌ی رقصان و شاداب را در عمارت و باغی محصور میان دیوارهایی بلند تجسم کنید که همگی دل‌باخته‌ی «مرد»ی هستند که آنها را در آنجا نگه می‌دارد، این زنان در رقابت و هم‌چشمی با یکدیگر نیازهای جنسی مرد را مشتاقانه رفع می‌کنند، برایش بچه به دنیا می‌آورند، و مرد هم ابریشم و حریر و جواهر و زر و سیم به پای آنها می‌ریزد.

چنین تصویری از حرمسرا تخیلی و دست‌کاری شده است و احتمال دارد تحت تأثیر نقاشان اورینتالیست فرانسوی همچون انگر و ماتیس و یا فیلم‌های هالیوودی اوایل قرن بیستم و یا داستان‌سرایی‌های ریشه‌دار در فانتزی‌های کهن مردانه شکل گرفته باشند. برخی نویسندگان هم دست‌اندرکار ساخت چنین ایماژی بوده‌اند. انوره دو بالزاک، نویسنده‌ی واقع‌گرای فرانسوی، در چرم ساغری از زبان پیرمردی عتیقه‌فروش وقتی از ثروت حقیقی‌اش حرف می‌زند می‌نویسد: «من یک حرمسرای خیالی دارم که در آن در کنار همه‌ی زن‌هایی که نداشته‌ام آرام می‌گیرم.»<sup>۱</sup> در این تصویر، هارون‌الرشید خلیفه‌ی بغداد در حوزه‌ی حرمسرا چه بسا حرف برای گفتن داشته باشد.

امروز ما با «تصویر» حرمسرا سروکار داریم که با حرمسراهای واقعی در تاریخ متفاوتند و حتی از آنها دورند. در دنیای شرق حرمسرا نهادی دیرپا بود؛ نهاد خانوادگی گسترده که نابرابری‌ها و تبعیض‌ها و سرکوب‌های درونی آن امروز به خاطر توجه بیشتر بشر به حقوق انسان و به‌خاطر آموزه‌های فمینیستی و البته مهم‌تر از همه به خاطر تغییر شیوه‌ی زندگی و گذار به خانواده‌ی هسته‌ای در دنیای مدرن، بیش از گذشته به چشم می‌آیند.

<sup>۱</sup> انوره دو بالزاک، چرم ساغری، ترجمه م. ا. به‌آذین، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۴،

با همه‌ی اینها، نهاد حرمسرا، خوب یا بد، سال‌های سال در دنیای شرق کار می‌کرد. صدا البته می‌توانیم حرمسرای ناصرالدین‌شاه و پدران تاج‌دارش را استثنا بینیم، یعنی پادشاهان را سوای حرمسراهای عموم مردم آن روزگار بینیم. در حرمسرای این شاهان شمار زنان عقدی و صیغه‌ای از حدود یک نهاد خانوادگی بسیار فراتر می‌رفت؛ مرحوم ناصرالدین‌شاه عادت داشت در مهمانی‌ها و عروسی‌ها مثل مجانین بیفتند وسط زن‌ها، در این اتاق و آن اتاق بگردد، چشم‌چرانی کند و از هر دختری خوشش آمد امر کند بیاورندش به حرمسرا.<sup>۱</sup> این اعجوبه را فعلاً کنار بگذاریم و به نمونه‌های ملموس‌تر و رایج‌تر پردازیم.

توصیف ستاره فرمانفرمایان، دختر شاهزاده عبدالحسین میرزا فرمانفرما که از نوادگان شاه‌وار قاجارها بود، به حرمسراهای رایج در ایران نزدیک‌تر است. او پانزدهمین فرزند از سی‌وشش فرزند پدرش و سومین فرزند مادرش بود و مادرش سومین همسر از هشت همسری بود که جناب فرمانفرما در طول عمر طولانی‌اش اختیار کرد. در دوره‌ای از زندگی پرفرازونشیب این خانواده‌ی گسترده تمام همسران فرمانفرما در محله‌ای واقع در غرب تهران، معروف به باغ شاه ساکن بودند. فرمانفرما در این خانه‌باغ، که آخرین محل زندگی وی شد، اوقاتش را صرف اداره‌ی املاک و آبادی‌ها و تربیت فرزندانش متعددش می‌کرد. مادر ستاره پیوسته به بچه‌هایش می‌گفت: «سر نماز و وقت دعا، از خداوند بخواین پدرتون صدویست سال عمر کنه.» ستاره می‌نویسد: «او بدین وسیله نقش حیاتی وی در زندگی افراد تحت تکفلش<sup>۲</sup> را یادآوری می‌کرد. من هم دلم می‌خواست پدرم همیشه زنده بماند، چرا که فقدان او فروپاشی خانواده و متعلقاتش را به دنبال داشت.» گرداگرد

<sup>۱</sup> سفرنامه عالیه خانم شیرازی، چادر کردیم رفتیم تماشا، ویرایش زهره ترابی، نشر اطراف، ۱۳۹۹، ص ۱۸۸.

<sup>۲</sup> در متن اصلی نوشته شده «تحت تکلف‌اش» که احتمال دارد اشتباه تایپی باشد.

آن باغ را جاده‌ای شنی می‌پوشاند و اطراف باغ مرکزی، عمارت فرمانفرما و خانه‌های فرعی محصورشده‌ی زن‌های جوان‌ترش قرار داشت. در جوار آنها، انبار، کارگاه نجاری و گاراژ اتومبیل و همین‌طور حمام، کارگاه آهنگری، محلی برای تهیه‌ی لبنیات و سرانجام مطبخ بزرگ مجموعه قرار داشت که هر روز برای تمام خانواده و همچنین برای مهمانان عالی‌مقام و نیز سایر خدمه‌ی مجموعه غذا تهیه و طبخ می‌شد. «اندرونی» یا حرم مختص همسران و فرزندان بود و «بیرونی» اختصاص به مردان داشت. به نوشته‌ی ستاره فرمانفرمایان: «همسران ساکن در مجموعه با فرزندان یکدیگر همچون فرزند خود رفتار می‌کردند و نامادری‌ها، بتول و فاطمه، از دوستان نزدیک مادرم بودند. ضمناً شاهدان عزت‌الدوله [همسر اول فرمانفرما] و پسرانش را هم از اعضای خانواده‌ی خود می‌دانستیم. عزت‌الدوله هم به مادرم علاقه‌ی زیادی داشت و ما اغلب به خانه‌ی یکدیگر می‌رفتیم.»<sup>۱</sup>

در توصیف ستاره فرمانفرمایان کارکرد اندرونی و حرمسرا به منزله‌ی نهادی خانوادگی آشکار است. روابط مشروع و شفاف است. اندرونی برای زنان، بیرونی برای مردان و فضای امنی که پدر و مادر و نامادری‌ها برای تربیت تمام فرزندان‌شان ایجاد می‌کردند. نوعی زندگی گروهی بوده که با تصاویر حرمسرای هالیوودی و نقاشان قرن نوزدهمی فرانسه بسیار متفاوت است. فاطمه مرنیسی، فمینیست مراکشی در شهرزاد به غرب می‌رود وقتی با تصورات غربی‌ها از حرمسرا مواجه می‌شود، درباره‌ی حرمسرای که خودش در آن به دنیا آمده و در آن زیسته بود نوشت: «کلمه‌ی حرمسرا برای من هم معنی خانواده در جایگاه یک نهاد بود و هرگز به ذهنم خطور نمی‌کرد آن را با چیزی شوخ‌وشنگ مرتبط کنم. هرچه باشد کلمه‌ی حرمسرا از ریشه‌ی کلمه‌ی عربی الحرام گرفته شده است که در معنای لغوی‌اش به گناه اشاره دارد و حرام مرز خطرناکی است

<sup>۱</sup> ستاره فرمانفرمایان، دختری از ایران، برگردان مریم اعلائی، تهران: کارنگ، ۱۳۸۳، صص ۱۹ تا ۲۲.

که در آن قانون مقدّس و لذّت به هم برخورد می‌کنند. حرام چیزی است که قانون شرع آن را منع کرده است؛ متضاد آن حلال است، یعنی چیزی که مجاز است.<sup>۱</sup>

مرنیسی در این کتاب تحلیل مفصّلی درباره‌ی حرمسرا و تصورات شرقی‌ها و تخیّلات غربی‌ها از حرمسرا ارائه می‌دهد. به تعبیر مرنیسی مرد مسلمان با محروم کردن زن از فضای عمومی تسلط مردانه را برقرار می‌کند، در حرمسراهای واقعی عواطف مرد و زن آشکار است، همیشه همه می‌دانند زنِ محبوب چه کسی است، اغلب هم شرّ به پا می‌شود، در حرمسراهای واقعی مرد و زن اغلب خلوت دو نفره برای عشق‌ورزی ندارند و با دردرس و زحمت امکان برقراری رابطه‌ی جنسی فراهم می‌شد، این بسیار متفاوت از تصور دنیای غرب از حرمسرا است که در فیلم‌ها و داستان‌ها و نقاشی‌ها تصویر کرده‌اند؛ مکانی پر از شهوت‌رانی و زنان برهنه‌ی مطیع و عاطل و آماده‌ی هوس‌رانی. به واقع این تصویری خیالی و زاده‌ی تخیّلات مردان غربی است. حرمسراهای واقعی در دنیای شرق مکان‌هایی با عیب‌ها و حُسن‌های چندگانه و مکانی برای تربیت فرزندان و حفظ امنیت خانواده بودند. بحث بر سر تفاوت در تخیّلات درباره‌ی حرمسرا است، نه دفاع از نهاد حرمسرا.

بادها وزید و تغییر آغاز شد. در ترکیه «ترکان جوان به حرمسراها و زنان گوشه‌نشین معترض بودند و استدلال‌شان این بود که مادران بی‌سواد کمکی نمی‌کنند جز زاییدن پسران و دختران نادان. در سال ۱۹۰۹ ترکان جوان حرمسرا را ممنوع اعلام کردند و سلطان ترک مجبور شد بردگان پیشینش را آزاد کند، آنها دیگر شهروندان نخستین جمهوری در تاریخ مسلمانان بودند.»<sup>۲</sup> در ایران پس از انقلاب مشروطه و در دوره‌ی پهلوی نهاد حرمسرا تا حد زیادی برچیده شد. البته در میان نسل ما نیز هنوز هستند کسانی که پدربزرگ‌هایی با همسران متعدد دارند، ولی در روزگار فعلی ازدواج تک‌همسری رایج است و در مواردی

<sup>۱</sup> Fatema Mernissi, *Scheherazade Goes West*, Washington Square Press, 2001, p 12.

<sup>۲</sup> Ibid, p 109.

حتی خود امر ازدواج زیر سؤال رفته است و مباحثی درباره‌ی درستی یا نادرستی ازدواج هم طرح می‌شود. آمار ازدواج پایین است و آمار تجرد قطعی بسیار، آمار طلاق‌های رسمی بالا و آمار طلاق‌های عاطفی بالاتر است. برای اثبات این آمارها خودم و شما را درگیر عدد و رقم نمی‌کنم، صدها مقاله و گزارش در این مورد نوشته و منتشر شده است.

در دنیای امروز روابط واقعی محدود به رابطه با اعضای خانواده شده است و با هر فردی غیر از خانواده ارتباط معمولاً آنلاین است، یعنی در سطحی شبه‌انتزاعی رابطه برقرار می‌شود و واقعی به‌نظر نمی‌رسد. برقراری ارتباط با دیگران سیال و بسیار سریع و تقریباً همه‌جا، در خانه و خیابان و بیابان و دریا و جنگل، امکان‌پذیر شده است. پیش از آنکه تصویری هولناک از مکان مورد نظر برای شما شرح بدهم دوباره به متن فاطمه مرنیسی رجوع می‌کنم تا ذهن شما برای آنچه می‌خواهم توصیف کنم آماده‌تر شود، او در اواخر کتابش از دوست فرانسوی‌اش درباره‌ی وضعیت زنان فرانسه در دنیای امروز می‌پرسد، گرچه «دنیای امروز» مرنیسی حدود بیست سال پیش از ما بوده است ولی به ما نزدیک است، دوست مرنیسی پاسخ می‌دهد: «درست است که زنان شغل پیدا می‌کنند، ولی به هر طرف نگاه کنی مردان قدرتمندی می‌بینی که زنان جوانی دور خودشان جمع کرده‌اند تا جایگاه زنان مسن‌تر و بالغ‌تری را که موقعیت‌های حرفه‌ای بالاتری دارند متزلزل کنند. شاید یک شرکت فرانسوی در ساختمان شیشه‌ای مدرنی در خیابان شانزله‌لیزه مستقر بشود ولی در داخل این شرکت هنوز فضا همان فضای حرمسرای سرکوبگر است. وقتی زنان در جایگاه‌های شغلی بالاتر برای گرفتن دستمزد برابر با مردان پافشاری می‌کنند مردان احساس ناامنی یا حسادت می‌کنند.»<sup>۱</sup>

چند ماه پیش زنان ایرانی جنبشی افشاگر درباره‌ی تجاوز جنسی آغاز کردند و از روابط مردانی شناخته‌شده با زنان جوان متعدد و تعرض و تجاوز جنسی این مردان پرده برداشتند. برخی به اعتراض گفتند: «این مردان حرمسرا باز کرده‌اند!» واقعه‌ی مهمی است.

<sup>۱</sup> Ibid, pp. 184, 185.

نوعی بی‌عدالتی در جریان بوده است و عده‌ای بر علیه آن قیام کردند. امیدوارکننده است. در شرحی که ارائه می‌دهم به تعمیم‌دهی فکر نمی‌کنم، بنا نیست انگشت اتهام به سوی مردان یا زنان گرفته شود، بحث من بر سر وجود مکان‌هایی است که در آن حضور داریم و این بحث تا حد زیادی پدیدارشناختی است و به تجربه‌ی مستقیم و درک مستقیم و غیرمستقیم افراد از این پدیده مربوط می‌شود. با همه‌ی اینها، از آنجایی که مناسبات جنسیتی سرکوب‌گر تغییر نکرده است، با احتمال زیاد بازهم زنان در معرض آسیب بیشتری هستند.

مکان‌هایی در دنیای آنلاین شکل گرفته‌اند که سازوکار آن به تعریف غربیِ حرمسرا شباهت دارد. در تعریفِ غربیِ حرمسرا مکانی است پر از زنان نیمه‌برهنه‌ی مطیع و منفعل که مشتاقانه در خدمت مرد ارباب به خوبی و خوشی روزگارشان را طی می‌کنند. برای دقیق‌تر شدنِ بحث نام این مکان را «حرمسرای مدرن» می‌گذاریم. حرمسرا است، چون حریم شخصی است و به کسی مربوط نیست فرد در گوشی موبایلش با چه کسانی در ارتباط است. در حرمسرای امروزی جنسیت مطرح نیست. ممکن است یک زن ارباب باشد و در حرمسرایش مردان جذاب زیادی نگه داشته باشد، بی‌که بخواهد پول و ثروتی به پایشان بریزد و بالعکس ممکن است یک مرد ارباب باشد. ممکن است افراد، هر جنسیتی که دارند، در فواصل زمانی مشخصی به حرمسراهای متعددی تعلق یابند. دیوارهای این نوع حرمسرا نامرئی است، باغ اندرونی خیالی است و در آن متن و صدا و گفت‌وگو و تصویر کار می‌کنند.

شاید برخی از نولیبرال‌ها و لیبرترین‌ها یا کسانی که فقط «آزادی فردی» برایشان در اولویت است و «رهایی» و اخلاق برایشان امری ثانوی است، بگویند: هر کسی وارد این نوع روابط می‌شود با رضایت خودش وارد می‌شود، کسی از او دعوت نکرده است و او آگاه است که دیگرانی هم در این رابطه هستند، ولی با رضایت خودش ادامه می‌دهد. اگر به حرمسراهای واقعی در ایرانِ اوایل قرن بیستم هم نگاه کنیم در خاطرات ستاره

فرمانفرمایان در عمارت باغ‌شاه در غرب تهران صحنه‌ای را می‌بینیم که در آن زنانِ فرمانفرما شبانه‌روز برای سلامتی «آقا» دعا می‌کنند و عاشقانه او را دوست دارند و به او احترام می‌گذارند، انگار همه راضی هستند، ولی در همان عمارت زمانی که خواستگاری قجری برای ستاره از راه می‌رسد، اگر به یکی از پستوهای عمارت نگاهی بیندازیم می‌بینیم که مادر ستاره صریح مخالفت می‌کند، او می‌گوید: «من تموم عمرم با یه شاهزاده‌ی قاجار زندگی کردم و تجربه‌ی کافی دارم. تموم شون مثل پدر خدا بیامرزتن، تا از زنی خوششون بیاد، بلافاصله عروسی راه میندازن و اهمیتی هم به عواقب و دردسرهاش نمی‌دن و نمی‌فهمن که با این کارشون کیارو عذاب میدن. نه... بدبخت میشی. من این همه سال زحمت بزرگ کردنتو کشیدم که بری زن یه شازده بشی؟ محاله!»<sup>۱</sup> اینجا حرف‌هایی زده می‌شود که سال‌ها به‌زبان نیامده است، در پس آن رضایت‌ظاهری نوعی نارضایتی بسیار جدی وجود دارد. چپ‌گراها به‌طعنه می‌گویند: «آدم‌ها در سرمایه‌داری آزادند! آزاد که از گرسنگی بمیرند، یا آزاد برای آن که استثمار شوند!» کسانی که به «آزادی» توجه دارند و سایر جنبه‌ها را نادیده می‌گیرند به‌واقع تعبیری ساده‌لوحانه از «آزادی» دارند.

به حرمسراهای دنیای امروز باز گردیم. با شیوع عالم‌گیری کرونا همه‌ی ما، فارغ از جنسیت، از فضاهای واقعی محروم شده‌ایم. حضور در فضاهای مجازی پرازدحام‌تر و تقریباً دائمی شده است، بسیاری از مشاغل دورکاری شدند و روابط به‌تمامی مجازی. در این فضا روابط سلطه از ابتدا شکل گرفته بود، اما وقتی فضاهای واقعی از همه گرفته شد، روابط سلطه در فضاهای مجازی به‌سرعت به کار خود ادامه داد، سلطه‌گر و سلطه‌پذیر جایگاه خود را در فضای مجازی، در برخی موارد ناآگاهانه، مشخص کرده‌اند. زنان و مردانی هستند که چند سال است در این مکان‌ها زندگی می‌کنند و کم‌کم دارند وارد میانسالی می‌شوند. بودن در این مکان برای فرد مسئولیتی ندارد، تعهد معنا ندارد و فرد نوعی حس آزادی دارد، او می‌گوید: «من آزادم با هر کسی می‌خواهم در ارتباط باشم و

<sup>۱</sup> ستاره فرمانفرمایان، صص ۱۶۱ و ۱۶۲.



خودم را اسیر تعهد و کار و مسئولیت نکنم.» تصویری نادرست از «آزادی» ایجاد شده است، در این تصور فرد می‌تواند تبدیل به بنده‌ای مشتاقِ بندگی در میان سایر مشتاقانِ بندگی شود.

در یکی از جمله‌هایی که این روزها به نام «مینمال‌هایی برای زندگی» همه‌جا منتشر می‌شود به نقل از برتولت برشت خواندم: «هرجا سخن از فضایل بزرگ است یک جای کار می‌لنگد. بیهوده نیست مردانی که زنان بی‌شمار در حرمسرا داشته‌اند بیش از همه از تقوا و عفت سخن گفته‌اند.»

در حرمسراهای دنیای امروز هیچ سخنی از فضایل بزرگ و تقوا و عفت نیست، اگر چیزی شبیه به آن باشد در مباحث دیگری اهمیت موضوعی پیدا می‌کند. در این مکان جدید، «آزادی»، در معنایی کژدیسه، حرف اول را می‌زند. به واقع ما هنوز در مرحله‌ی شناخت و توصیف و خیلی که باشد در مرحله‌ی آسیب‌شناسی این پدیده هستیم. بگذارید توصیفی دیستوپیایی از این مکان بنویسم:

یک ساختمان شیشه‌ای بزرگ تصور کنید که هزاران اتاق دو یا سه‌متری در آن تعبیه شده است. در هر کدام از این اتاق‌ها فردی با یک گوشی موبایل یا لپ‌تاپ و یا یک وسیله‌ی هوشمند زندگی می‌کند. ساکنین این ساختمان با هم آنلاین در ارتباطند، ولی هرگز سراغ یکدیگر نمی‌روند. ما می‌توانیم تمام آنها را در آن واحد ببینیم. آنها به مانیتورها خیره شده‌اند، در حال «چَت کردن» با یکدیگرند، برای هم عکس ارسال می‌کنند، با هم درد و دل می‌کنند، برای هم موسیقی و فیلم می‌فرستند، مدام استمنا می‌کنند، دعوا می‌کنند، جدا می‌شوند و روابطشان را آنلاین ادامه می‌دهند. اگر یکی از آنها جسارت کند و حضوری به اتاق دیگری سر بزند به محض دیدار یکدیگر هر دو وحشت می‌کنند و جیغ‌زنان در را محکم به روی هم می‌بندند و دوباره برمی‌گردند پای مانیتورهایشان. برخی از آنها که حساس‌ترند ممکن است پس از این تجربه‌ی فیزیکی ناخوشایند چند روزی بیمار و افسرده بیفتند گوشه‌ی اتاق. تمام آنها تنها هستند، هرگز جفت نمی‌شوند. البته

برخی از آنها در کارشان به تنهایی به موفقیت‌های چشمگیری می‌رسند، معروف و ستاره می‌شوند و خیلی‌ها می‌خواهند با ستاره‌های دنیای مجازی در ارتباط باشند و اکثر آنها عاشقند / هوادارند / تحسین‌کننده‌اند و ساعات زیادی را، بیشترِ عمرشان را، در پروفایل‌های جذابِ معشوق‌ها / محبوب‌ها سر می‌کنند، با لذت و خوبی و خوشی و گاهی با اندوه و دلتنگی و حسادت، چون معشوق / محبوب با او آنلاین قطع رابطه کرده است، یا اصلاً سراغی از او نمی‌گیرد و آفلاین هم که اصلاً ناممکن است! زمان می‌گذرد، آنها در همین وضعیت پیر می‌شوند، حتی در «رضایت کامل» افسرده می‌شوند و یکی یکی به ملکوت اعلی می‌پیوندند و گورشان هم می‌شود همان اتاق شیشه‌ای‌شان. اسکلت‌ها را می‌بینید؟

شاید این توصیف تند و ترس‌آور باشد. آنچه از میان ما رفته است نفسِ زندگی است و رابطه و جامعه. وقتی برقراری رابطه با سایر انسان‌ها، گفت‌وگو و معاشرت با سایر انسان‌ها با دگرجنس‌ها و هم‌جنس‌ها امری مخدوش، ناقص و بیمارگونه و در سطحی انتزاعی باشد، تکلیفِ نفسِ زندگی چه می‌شود؟ در چنین جامعه‌ای آدم‌ها ناتوان از برقراری ارتباط واقعی و عاجز از معاشرت حضوری با یکدیگرند، در این مکان ممکن است هرگز تجاوز جنسی صورت نگیرد، آنها از هماهنگی و رفتن بر سر یک قرار حضوری ساده عاجزند، از طرفی در این مکان‌ها تجاوز روحی و روانی کار دشواری نیست، همه چیز همان‌جا رخ می‌دهد، به راحتی می‌توانند با روان یکدیگر بازی کنند. در این مکان حوزه‌ی عمومی وجود ندارد، آدم‌ها از یک حوزه‌ی خصوصی به حوزه‌ی خصوصی دیگری وارد می‌شوند. نظرم آن هرچه باشد چنین مکان‌هایی وجود دارند، ایجاد شده‌اند، ممکن است من و شما در آنجا زندگی کنیم و در عین حال انکارش کنیم، در این مکان «بردگیِ فکری که حقارت‌بارترین نوع بردگی است»<sup>۱</sup> به شدت رایج است، کسی فکر نمی‌کند و بندگان دنبال اربابی هستند که فکر یا شبه‌فکری بکند و آنها به سرعت

<sup>۱</sup> جمله‌ی ویرجینیا وولف در کتاب سه‌گینی

بازنشرش بدهند و تحسینش کنند و در نهایت چه؟ امکان احیای جامعه وجود دارد؟ تکلیف مفاهیمی مثل رهایی، آزادی و بقا و حفظ کره‌ی زمین، دگردوستی، اجتماع و عرصه‌ی عمومی، مسئولیت و تعهد چه می‌شود؟

آیا احتمالی برای رهایی از این وضعیت وجود دارد؟ هنوز نمی‌دانیم. اینطور که پیداست احتمالش اندک است، چیزی در میان ما از بین رفته است و ما داریم اسکلت‌ها را می‌بینیم. ولی متفکران بزرگ جهان، خوشبین‌هایشان، به فرد امیدوار بودند، به انسان، به تولد و به ایجاد تغییر، ممکن است حق با آنها باشد و بتوانیم به جبهه‌ی آنها بپیوندیم.

اگر بتوانیم تصویری دقیق‌تر و واقع‌بینانه‌تر از جهان‌مان ترسیم کنیم، بهتر می‌توانیم موقعیت خودمان و دیگران را در این جهان بفهمیم، باید جامعه‌ای را ببینیم که شکلش تغییر کرده است. در کشورهای اقتدارگرا هر لحظه این امکان وجود دارد که راه‌های ارتباطی آنلاین مسدود شود و همین فضاهای جدید هم از میان برود. اگر چنین شود یک انسان در جامعه‌ای ناممکن که برقراری ارتباط برایش ناممکن شده است چه می‌تواند بکند؟ انسانی که در چند دهه‌ی گذشته شکل گرفته است انسانی است که از حرمسراهای دنیای قدیم وارد حرمسراهای دنیای جدید شده است، انسانی است که هرگز تجربه‌ی زیستن در جامعه‌ای واقعی، در میدانی واقعی در کنار دیگران متفاوت از خود نداشته است، انسانی است که گذشته‌ای طلایی و حتی گذشته‌ای نسبتاً روشن از بودن در جامعه ندارد. چنین انسانی به آسانی قابل کنترل است و بی‌دردسر سرکوب می‌شود و در دوره‌های پی‌درپی تمامیت‌خواهی و اقتدار مدام احیاشونده بر او مسلط می‌شود.

باید بتوانیم از پس ویروس کرونا برآییم، باید خیابان‌ها را احیا کنیم، باید مکان‌های عمومی را احیا کنیم و فضا را برای حضور تمام انسان‌ها فارغ از جنس، نژاد، مذهب و قومیت فراهم سازیم. متوجه هستید که همین هم به شعار شبیه شده است؟ این فراهم‌سازی نیاز به تغییرات ساختاری، از جمله تغییرات قانونی دارد. بودن در خیابان‌ها، بودن در فضاهای عمومی و گفت‌وگو و ملاقات رودررو با انسان‌های متفاوت راه درمان چنین

فضاهای بیماری است، تولد جامعه‌ای متکثر و دموکراتیک راه نجات از ظلمتی است که گرفتارش هستیم.